

A Gift For Mom



Author : Samar Al-Wakeel
Illustrator : Husamuldine Al-Qaliny



تحفہ‌ی برای مادر!

دایناسور کوچکی در تلاش است تا تحفہ‌ی به مادر خود بدهد - یک سبد زیبا برای میوه‌های تازه و سبزیجات.

!تحفه برای مادر
نویسنده: ثمر الوکیل
نقاش: حسام الدین القلینی
برگردان به فارسی: کتابخانه‌ی درخت دانش
برگرداننده به فارسی: کاوه آهنگر



3asafeer.com



The original work of this book was made possible through the generous support of the All Children Reading: A Grand Challenge for Development (ACR GCD) Partners (the United States Agency for International Development (USAID), World Vision, and the Australian Government). It was prepared by Asafeer Education Technologies FZ LLC and does not necessarily reflect the views of the ACR GCD Partners. Any adaptation or translation of this work should not be considered an official ACR GCD translation and ACR GCD shall not be liable for any content or error in this translation.





امروز روز تولد مادر دونا است.
دونا یک تحفه‌ی زیبا برای مادر خود تهیه کرده است.
او تحفه را خودش درست کرد و آن را با کاغذهای رنگارنگ بسته‌بندی نمود.
تحفه بسیار مقبول معلوم می‌شد.
مادر حتماً این تحفه را می‌پسندد.

مادر حتماً حالا خانه آمده است.
دونا خواست تحفه را تيله کند تا آن را نزد مادر خود ببرد.
او بسته‌ی تحفه را تيله کرد و تيله کرد، اما بسته از جایش شور نخورد.
بسته‌ی تحفه به اندازه وزن یک فیل ماموت سنگین بود.



دونا به طرف دوست خود آقای مصل رفت و از او کمک خواست.
من باید تحفه‌ام را به مادرم بدهم.
آقای مصل بسته‌ی تحفه را تپله کرد و تپله کرد.
بسته اندکی جنبید، اما از جای خود حرکت نکرد.



آقای مصل و دونا یکجایی شروع کردند به تپله کردن بسته و آنگاه . . .



سرانجام بسته‌ی تحفه از جای خود حرکت کرد.
دوستان فریاد کشیدند: هپ، هپ، هورا!



دوناریکس و آقای مصل بسته را تیله کردند و تیله کردند تا این که به یک تپه بلند رسیدند.



آقای مصل گفت، "من بسیار خسته شده‌ام، دیگر نمی‌توانم ادامه بدهم."



دونا از دوست خود آقای مصل تشکر کرد و با شتاب رفت تا آقای پیپر را پیدا کند و از او طلب کمک نماید.
تحفه باید به خانه نزد مادر برسد.



آقای پیپر موتر خود را آورد.
دونا یک ریسمان محکم پیدا کرد و با آن بسته‌ی تحفه را به موتر آقای پیپر بسته کرد.
پس از آن به داخل موتر کنار آقای پیپر نشست.



آقای پیپر موتر را حرکت داد و تحفه را که به موتر بسته شده بود، از عقب خود کش کرده می‌رفت.
آنها از تپه بالا می‌رفتند که ناگهان . . .



موتر ایستاد شد، تحفه نیز ایستاد شد.
آقای پیپر گفته، "دوست عزیز! متاسف هستم، تیل موتر خلاص شد."



دونا از دوست خود آقای پیپر تشکر کرد و از موتر پایین شد.
او به طرف بسته‌ی تحفه دوید و ریسمان آن را باز کرد.
تحفه غلطید و غلطید تا این که به پایین تپه رسید.



دونا فریاد کشید، "وای، تحفه مادرم!" و با شتاب از عقب بسته دوید تا جلو غلطیدن آن را به پایین تپه بگیرد.



تحفه باید به مادر برسد.
اما، تحفه سریع‌تر غلطید تا سرانجام به پایین تپه رسید.
اما، بسته در آنجا هم ایستاد نشد.
او همچنان غلطید تا این که به رودخانه رسید.



تحفه به درون یک قایق بادبان دار افتاد.
دونا دست خود را در هوا تکان داد و به قایق‌ران گفت، "لطفاً قایق را ایستاد کن، تحفه مادرم
در آن افتاده است."



اما، کسی صدای دونا را نشنید، باد قایق را دورتر و دورتر برد.



دونا به خاطر از دست دادن تحفه مادر خود گریان نمود و با خود گفته، "حالا من برای روز تولد مادرم چی تحفه به او بدهم؟"



پس از آن دونا به طرف خانه حرکت کرد تا این که در برابر دروازه خانه رسید.
او نمی‌دانست چی کند، اما ناگهان. . .



مادر دونا دروازه را باز کرد و دونا تحفه‌ی خود را دید که در دست مادرش است.
چی اتفاق افتاد؟



درست چند دقیقه قبل از آمدن دونا به خانه، مادر متوجه قایقی گردیده بود که در آن بسته‌ی
بود که نام خودش بر آن نوشته است.
وقتی مادر نام خود را بر آن بسته دید، بسته را از قایق گرفت.



مادر به دونا گفته، "بیا که این تحفه مقبول را باز کنیم."
هنگامی که مادر مشغول باز کردن تحفه بود، قلب دونا به تندی می‌تپید.
آیا مادر تحفه را خوش خواهد کرد؟



مادر ریکس گفت، "وا، این یک تحفه فوق العاده است!"
مادر تحفه را خوش کرد. یک سبد مقبول که از شاخ‌های درختان بافته شده است تا با آن
سبزیجات و میوه‌های تازه را از جنگل چید. هرکس چنین تحفه‌ی را دوست دارد.
این دقیقاً همان چیزی بود که مادر می‌خواست!

پایان